

رساله خواجہ بندہ نوار بسم الله الرحمن الرحيم شيخ محمود جراح دہلی رحمہ اللہ علیہ دربار سکون

اللهم تعالیٰ فی سبیلک یا قوی بدان ایدر اللہ بروج منہ وبتھک عن اقد الفطرہ والھک
لنل سعادۃ الآخرۃ وارشدک طلب طریق الحق کہ مقصود از خلقت ادم و عالم موصوفہ
حق سب کہما قال عز وجل کُنْتُ کَفَرًا خَفِیٌّ فاحسب ان اعرف فخلقت الخلق لا لاف
وان مربوط بر تصفیہ باطن است و موقوف بر ترک یہ نفس جز بقویہ و ست بندہ و را
بر توبہ حاصل نشود مگر تجاہد و محاسبہ عبارت از آنست کہ اول روز تا آخر قول فعل
و حرکت و سکون ہم چہ در وجود آئند باشد پس دل خود عرض کنی ایچہ مواقی سنج و مواقی
رضی حق در وجود آئند باشد انرا شکر گوئی لدین شکر کم لازید نکم و ہر چہ مخالف سنج و مواقی
حق باشد

حق باشد بر عذر آن مشغول شوی اول تو بکمی بعد بدل آن بتدریج بر نفس خود و همی
ارامه المومنین علی کرم الله وجهه و نیست که بر تقصیری که در وجود ایشان آمدی بدل آن
بگذره بر نفس خود و بهاری بچنین ضللی بر خود دهند و باطعامی و آب نهد تا نفس متقاد و
مطیع گردد و چون از طعامی و نهایی و ملاهی توبه کرد و دل رجوعت بسوی حق بکارد اقبال
و فعلی نامرئی که بسوی آن دل مایل شده باشد بحسبیتی که خطرات مباد قصه آن و یا
لذته آن بار و اگر در دل نگیرد و چون بر این رستگاری یافت حاصل و این حاصل شد
الاستقامه فوق الکرامه هم ازینجا است که بر سید کائنات امر شد فاستقم كما امرت
بعده بترک نفس مشغول شود و نفس صفت دارد اماریه و ما ابری نقشی آن نفس
لاماره بالسوء و اوامره و لا اقسام بالنفس اللوامه و مطمئنه بالیه و النفس المطمئنه
ترجیحی و فلاح مر بوط بترک نفس است قد افلح من ترکها و طریق ترک است که طعام
و آب کم کند و خلوت و عزلت از خلق گیرد و مراد امر القصونه علی اربعه اشیا و قلت
قلت الكلام و قلت الطعام و قلت الصلوة مع الانام و خزلت برای زینین و ذکر
کردنت تو معتقد که زینین از بهر خوردن است از غیر خدا رجوعی کردی خود
بار و اگر بخش نکردی نفس تو دمیمر بمجیده بدل کرد که علم و حاکم و واضح و نیک خواهی
و انکسار است و مانند این باید که طعام بقدری کم کند تا مدت یکماه و دو ماه بعد

یک لفظ دیگر کم کند نامت چهار ماه هم برین منوال است همه کم کند نفس
صغیف گردد و وقت شش مانی ماند بعد از آن در از آن صفات و نیمه نفس
و مشغول گردد و اصول و نیمه حقد و کینه و خجسته و مانند این هر روز صفاتی
او صفات را بیل میگرداند تا نفس را کمی شود و جمیع صفات و نیمه تجرید حاصل گردد و
اصول حمیده علم و حکم و شکر و خدای و تواضع و انکس از محبت مودت و مانند این
چون نفس را کمی شود و اوصاف و نیمه تجرید بمیل کند فنا حاصل شود و فاضحیات
از از آن اوصاف بشریه است پس این ملکوت السموات من لم تولد منین و لاداة
اولی معلوم است و لاداة معنای عبارت از فناست بعد از تصفیه دل کوشش کند
و تصفیه دل از هر مصفیه حاصل شود و مصفیه دل کلمه توحید است لعل شئی مصفیه و مصفیه
القلب لا اله الا الله و برای ذکر محلی علاقه کند که در آن اواز گشت شود و چون خواهد که بزرگ
مشغول شود اول طهارت ظاهر بکمال حاصل کند بعد طهارت باطن و آن دو در کردن خطرات
و خطر چهار نوع است روحانی و ملکی و شیطان و نفسانی اما علامت خطر روحانی آن است
که محبت و شوق و اشتیاق آن عالم در دل گذرد و علامت ملکی که در نفس عبارات
و حسنات و جبراست و علامت شیطان حب بر معاصی و منافی و خلاف رعای
خداست و علامت نفسانی شهوات و لذات و حظوظ عاجلست باید و این مجموع

خطرات را دور کند و بزرگوارا لا اله الا الله مشغول شود و لا اله الا الله یعنی باسوی الله کند بحدی
 خود را نفی کند تا از خود و خدای مطلق اثبات و نفی از و محقق شود تا
 از خویش برین شوق و دوست و رای تا کم نشوی که شونده خویش بنایی ۵۵
 چون خود را نفی کرده لا اله الا درست کرد و در لا اله الا الله اثبات و خود حق کند حق را
 حاضر و ناظر و اند و هر ساعت و هر وقت که از مشغولی در و در و عباد و عمار و تسبیح فارغ
 گردد و بزرگ مشغول شود و در ذکر و فکر و تاجان مشغول شود و ذکر و فکر و در و در و
 محو کرد و بزرگمانه و نه بار کلمه لا اله الا الله که بر و ویم بار محمد رسول الله تمام کند اسماء
 ذکر بر رب لغت اسم جلیل و اسم جمال و اسم شکر و چون طالب رعیت و
 و رستی و حوینی و در خود بگوید اول اسم جلیل مشغول شود چنانچه باقیار و با جبار
 یا متکبر بعد با اسم جمال مشغول شود چنانکه یا ملک یا قدوس یا علیم
 بعد با اسم جمال چنانکه یا سلام یا مومن یا مبین و عنت و انکسار و تواضع و
 خاکساری و در خود بگوید اول با اسم جمال بعد با اسم شکر بعد با اسم جلیل مشغول
 شود و همچنین از دیگر می مشغول کرد و تا دل مصفا شود و ذکر و در و در و
 مقام فکر نو و زنه نام در اسماء و تلویح است صدم مقام تکلیف است و تکلیف و اگر
 در ذکر اسم الله که این اسم ذات است و ان جمله یعنی نو و زنه نام اسم صفات است
 تا در ذکر اسماء و صفات است و در تلویح است کاهی در عالم جلال می گردد و کاهی

در عالم حال می نواز و کامی در عالم حال و جدال در گذار من و موارش میباشد چون
بگذر زات رسد که اسم الله است از اسم تا لیل الله ذات سوخته شود و جود یافت
و مضمحل گردد اینجا الفانی الفنا حاصل شود و این عبارت از محو شدن وجود
فانی است و چون از خود فانی شدند و باقی یابد ای رنده قلندر ارجمانی
سرشته به روی جبرائی خواهی سفر کنی قدم زن بسک زبان و حرم زن
اگر چه بیم ناک ناری الله ملک جبرای ناری تا چند بهره راه رفتن
در مسجد و قافله رفتن و در حرم طواف کردن حجی ز سر کداف کردن
از خود بخود ای میخوفی هر از دخت سرو پای همین بود در راه خدا چنین توان
رفت سرشته شد آنکه همچنان رفت چون پای بیرون نهایی از خویش
پینی و هزار عینه قدیش ازین مجرم پیش نشات ملک و ملکوت خویش
و رباب از نفس بدل و از دل بجان در منزل حطبت کنی درون او از
جان بجان کن آشنائی و آنکه مجرم که بایستی چون این مقام با بیرون
آید نقد او تمام شود او اتم الفقر فهو الله جلوه کند یعنی چون فقر او به حد صفت
غنا و دست ستودنی رسید و بی سیر و بی نیاز و بی عیسی و الله غنی و انتم الفقراء
درین مقام است و چون درین مقام رسد از غیبت خودی خارج شود چنانکه در
مشغول شود که فکر از زبان بدل رسد و از دل بیرون رسد و از روح بیرون آید و از زبان

دیگر است و ذکر دل و ذکر روح و ذکر سر و ذکر چون ذکر بدل رسد بدل کشاکش کرد و نوری از
عالم الهی فرواید قال الله تعالی افمن شرح الله صدره الاسلام فهو علی نور من انوار
ومن علامته الشرح الصدر یا رسول الله قال علیه السلام التي فی دار الغرور والذل
الی دار الخلود الشهود مع الخالق الموجود حسن استعداد الموت قبل نزول دل
منور شود حقیقت بر و کشف شود و با عالم ارواح ملاقات مشغول قبل حاد الحق
و نهی حق الباطل ظهور پذیرد و چون حق ظاهر گردد هر چه بنده حق بنده حق گوید حق
بشنود و از حق بحق رسد و عرفتی بر بی نقد و وقت او شود و کل شیئی مالک
الادویه بجلی فرماید و درین محل بزبان حال گوید شتوا نم حقیقت کل موجود پیدا
و سواکم فی العالمین توهم ذکر حقیقتی مشهود حق جل و علی است بعده مراقبه
مشغول شود و مراقبه نیز نود و نه است و هر اسمی که زبان بنده مشغول شود
بدل مراقب آن باشد و مراقبه مستحق از رقیب است و رقیب الهامیان را
گویند دل خویش نگاه میدار و تا غیر حق در دل نکرده و مداوم که دل میداند که
حق تا حاضر و ناظر و سمیع و بصیر و علیم است این علم را مراقبه گویند و چون مراقبه
العیان ازین غافل شد مراقبه نباشد از برای سعی فوری و ذکر در دل فرواید و قد
خلقناکم اطواراً اومی را حق سبحانه شش طه از زیر اول طه است و دوم طه اول

عن

ست

سیوم طرز روح چهارم طور سرچشم طوری ششم طوری عیب و بر طوری و کرمانه
 کند و الوار بر انواع است سفید و ام بنر و ام رز و ام عقیق و ام و نهایت نور
 سیاه است و تو از آن چه خبر داری و انرا فهم متوفی کرد انشاء الله تعالی درین مقام
 بر سه بعد مواجیه کنی چون مرآت کمال رسد انرا خبر بدی شعله ریز و علم خود سوخته
 کرد اینها الفنا من الفنا حاصل شود و ان عبارت از وهاب شعور علم معلوم بود
 خود است از عالم ملک که ملک بملکوت رسید از محسوسات غایب شد و در عالم ملکوت
 اشناکت که انرا عالم عقل گویند با ملکوت انس گرفت از حورین و جنتین و
 گفتن فارغ شد و کر غدا جان اوکت و فکر طوره او شد که شکان خیر تسلیم
 هر زمان از عیب جانی و گیر است عقل کی داند که این رمز را بکجا است که
 این جماعت را از بانی و گیر است تحلقوا با خلق الله تعالی و اتصقوا باوصاف
 اینجا است و بد و این مقام را شانی و منیرلی رفیع است و ازین مقام حلقه
 درست آید الصوفی او تسبیح من قشر البشیریه و الطیبیه نفسیه
 قلبه و غلب روح فامره سیده امی فامره تعالی بید ذالک الصوفی انما امره
 او را او شئی ان یقول له کن فیکون اینجا هر چه کند با عباد او کند و هر چه گوید با عباد
 گوید و هر چه بیند با عباد او بیند از فعل صفت و از صفت بذات رسد و بدو قائم شود
 دیان را

واین را انصاف گویند نه انکار چه مندرج حلول را سحر ماطل و الحیدر البحر صحت این
در آنش افکند صفت او کبر و بل مسمی با بسم او شود بل هو گوید رباعی افتابی در
هزاران ایکسینه تافته پس بر یکی بر یکی تابی عیان انداخته جمله یک نورست
ولیکن رنگهای مختلف کف و گوی در میان این و آن انداخته گاه باشد
که این عالم فانی را و عالم قیامی را و از بقا بقا دارند و از فنا بقا برند و از فنا بقا دارند
مکدر وجود ارحمات باید فانی شود ارباقات باید و از لا الهت ملکوت و از
ملکوت ملک و کلمه تا عدم روحان از و بهره مند شوند و گاه بود که ناطق بود و
عالم بود و ظاهر او ملک رسید و غیب و شهادت شهادت مشغول کند چنانچه غیب را
از شهادت و نه شهادت را از غیب خبر میرسد سنه الله التي قد حلت من قبل و
لن تجد لسنة الله تبديلا ان الله فعال بنصره السبل الله ولا بد من الافحام غيبه
روح و برین مقام هیچ نمواند و از و خبری نشود اینجا ان سید را باید که ماحود را بر
سمع احدیه برزند و سوخته شود حدیث الفقر سوا و الوضو فی الدارین بل
النار گوید حال توحید اینجا حاصل آید حکمت الهی این اقتضای کرد و این مقام حضرت
رسالت صلی الله علیه و السلام کن مع الحق و مع الحق مع الحق بالظاهر و الباطن
مع الحق یجب لا یستغفل الخلق عن الحق و الحق عن الخلق و این مقام اقتضا

وَمَنْ لَيْتَ وَشَيْخُ خِيَتِ حَرْفِ دِينَ نَقَامِ نَبِثِ مَسِيحِ حَرْفِ دِينَ مَرِيَّةِ لَقَعْدِ نَدَارِو
كَهَ الشَّيْخِ هُوَ الْكَائِنُ وَالنَّائِنُ وَمَقَامِ مَسِيحِ بِاللَّتَرِ أَرْقَامِ دَلَالِيتِ سِتِّ الْوَلَايَةِ
هُوَ الْفَنَاءُ فِي اللَّهِ وَالْبَقَاءُ بِاللَّهِ وَالظَّاهِرُ وَالظَّاهِرُ بِاسْمِ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ وَالْوَلِي
هُوَ الْفَائِي بِاللَّهِ وَالظَّاهِرُ بِاسْمِ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ وَالْمُسَيَّرُ هُوَ الْبَقَرَةُ فِي الْعَالَمِ
الْمَكُونِ وَالْمَلِكُ مَافِي اللَّهِ وَامْرَأَهُ وَالشَّيْخُ هُوَ الْبَقَرَةُ فِي الْعَالَمِ الْعَقْلِ وَالْحَسَنِ
بَارِئِهِ وَالْهَامِيَّةُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِكَايَةُ عَنْ اللَّهِ تَعَالَى لَا يُزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ
بِنَوَافِلٍ حَتَّى أَحْتَسِبَهُ فَإِذَا اجْتَبَيْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَيَبْصَرَهُ الَّذِي
يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ الْحَدِيثُ وَرَجْوَهُ وَخَوْشِ عَرْقٍ أَنْدَ فَرَاخِ
زَقْوَلٍ وَرَوْحِ خَلْقٍ أَنْدَ عَرْبٍ مِنْ أَيْنَ سَخْنٍ نَامِي لَيْلٍ مَعْرُوفَةٍ أَنْدَ وَكَسَايَ كَيْفَ كَحَقِّ
رَسِيدِهِ أَنْدَ مَجْرُوعٍ لَسْبَدَةٍ نَكْرُوهٍ أَنْدَ وَتَهَامِلٍ وَتَفَكُّرٍ مَطَاوِكُ كَسْتِهِ وَوَدَانٍ كَوْشَدِهِ
قَوْلُ كَمَا أَرْتَقِي لِي سَنَدًا وَدِينٍ وَخَيْرٍ دَاخِلٍ نَكْرُوهٍ أَنْدَ لَمْ يَقُولُوا لَنْ مَالًا يَقُولُونَ وَأَفْعَلُ
بِحَالٍ سَنَدًا نَاهِي حَرْفٍ كَوْنِي دَارِ حَالٍ وَبِرْهِي كَنْزِ حَالٍ كَنْزِ وَحَالٍ صِفَتِ أَوْ كَرْدِ وَادِ
وَرِحَالٍ حَيَاتٍ سَتُورُ كَرْدِ أَرْحَالٍ خَوْجِرِ نِيَا شَدِّ دَرِغَا دَهْرُ وَرِغِ بَرُو كَرْدِ اِزْوَاجِ
چَهِدِ رُومِ مَانِي دَارِ دِينَ وَدَلِ جَنْدِي سَهْرِهِ بَاسْتِي بَرَايِ رِضَا وَخَدَايَا عَيْنِ الْفَتَا
خَوْدَنُ

خود نکر که فرو بنده و در حقیقتی کربش و در سیر و تودار غفلت و بهوش در حجاب نداد
از جی الی رنگ و در کوش جان نور سید یک لحظه ترا نکند از راه امروز روز وقت فردا
روز غوغا غافل چراغ ساری امروز کار و راه امروز باری از ان می خری
فردا که با جوی گویند باریت قال الله تعالی لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
ساعة پس چرا و در بعضی بند بر نعمتی که ترا داد و اندیشگر ان بکار تا بحسرت و
ندامت مبتلا گردی قال الله تعالی ان یقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنت الله
ای فی طاعت الاهی فی دین الرحیم سو و کرد نقد عمر خود را ضایع مکن یا نفس گویند
که در تود و بعیت نهاده اند بهر یک نفسی که برود از عمر گویند کافر از خراج
ملک و عالم بود بهای پس از این خیزد و بی را بجان بیاورد و مکه مرو بجاک نمی و
ولی نور قال الله تعالی ان الله یرحمکم ان تواد الامانات الی اهلها و یرحمون این
امانات با اهل عبارت از ان است که هر دوی در یاد او بر آری و هر کس در شوق و در
اشتیاق او بنیر ائی السکون حرام علی قلوب اولیایه بدینا فانی و بفهم او عده
مستوی سه یابی بر دنیا نه و بر روز حیم نام و ننگ و دست عقی بر زن بر بند
راه خرقه عار مردانه و از بایش و از محبت و دنیا و نسیه لوح دل را پاک کن تا لایق هر
حق گردی و روی دل برود و از ما سو الله اعراض کن فاعرض عن لول عن ذکرنا

+

+

+

المرد الاجتوده الدنيا كوس جان بشنود و دانه محبت ابر طالع و واجب لازم شمر
 يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين راه حق سبحانه تعالى جبر بصحبه
 دست نهد سه هر چه درين عالم است از اثر محبت است و نه كجا يا فتى سيد
 بهائى نبات قال الله تعالى ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متساوون فممثل فرمود
 است الله تعالى كه بنده باشد كه در شركا كان بسيار باشد مستر ايشان بخداست
 ان الله يحب المتواضعين و يحب المطهرين عزيزين و نيانه جاني قرار و ارام است ملك
 دنيا فرغ اجرت است بدان مقدار كه اينجا معرفت حاصل كسي در انجا رويت
 بر اندازد ان خواهد بود سه هر كه امروز در آيينه رخ يارند بيد طفل راه است اگر منظر
 فردايت برانگو نيا بود و كور دل بعقبش محجوب مي چل قال الله تعالى
 ومن كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى و اخل سبيل بايد كه معرفت خاص
 و اخص الخاص حاصل كند اول در معرفت خود كوشد من عرف نفسه فقد عرف ربه
 و از اين معرفت نفس در معرفت تن مطلق است ملك معرفت روح مراد است
 و معرفت در چهار مقام و اكر است مي بايد كه شرائط و كرامات في الغايب كوشش
 كند تا از مطلب محروم نماند هر چه در وقت و كرنش آيد بدان ملتفت نكرد و فدا
 كردن با سوي المحبوب كار كم بهمان است بهمت بلند كند و بدون المحبوب راضي نشود

سه از تو ضما بهشت کی میطالم یا حور و قصور و میطالم زان سر میشت
 عاشقان را راه است من سیران نشسته کی میطالم ترا چون بر طاق و سال عرش
 فرس میگرد و گنجی باشد که با نومان و برین و سرانه شب سستی ان المقتضی فی جنات
 و نیز فی مقود صدق عند ملائکه مقدر بهشت ابرار دیگر است و بهشت عشاق
 دیگر ان الله تعالی جنت لا فیها حور و رقص و لکن تجلی لهم بهیمه عاشقا
 بر در توجیر اند تا کر اخوانی و کرارانی رباعی انرا که چنین مجال باشد کرناز کرد
 حلال باشد در بر خویش عاشقان را چون یار دهند مجال باشد قال الله تعالی
 المقتضی فی جنات و العاشقین فی مقود صدق عند ملائکه مقدر بهشت
 سر و دم تارخ زینبات نه یلیم فروس چه کار آید که یار نباشد جنت کجوا عاشق
 و مدار شک جو و جنت اگر وعده و بدار نباشد مرا جزوات جانان نیست
 کاری که بی جانان حیاتی است یاری با دوست کج فقر بهشت است
 و بستان بی دوست خاک بر سر جاده و تو نگری قال الله تعالی من احب الدنيا و
 رزقها الا کما ورنی اری در طلب بهشت ملک در طلب مولی باش و مطلوب از
 عرش رب عرش است قلب المومنین عرش الله تعالی چون بدل رسمی بوسنی
 بهج میدانی که الرحمن علی العرش مستوی چه باشد عرشین تا توانی از کون

کائنات بیرون بنیائی از کلین محبوب حقیقی بودی شام جان تو نرسد و تا تو از حرد
 بیزار نشوی از بهیوت او آگاه نشوی و تا از قهر نامرادی در کام تو نرسد بکمر شراب
 محبت عشق بخشش تو نشود و از دار باش از روی راه قدم نه و از اغیار ترسیدن
 هیچ نیدلش مانع این راه چهار خیزند و تیا و خلق و نفس و شیطان و دفع دنیا و قضا
 باند چزار ملوس و مطوم و مسکن چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید
 حق تو از فرزند آدم عفو کرده آنچه ابدی است از دنیا قیل ما هو یا رسول الله
 قال طعام لبسته الحج و ثوبه سراج عورت و بیت کسیت الطیر طعامی که قیام
 بدن بآن باشد تا عبادت تو اند کرد و جامه که بدان ستر عورت تو کرد و
 دخانه همچو خانه کنجک برین چهار چیز قیامت کند تا از مرضت دنیا خلاص
 یابد و تا و قبل از ره توحید نتوان رفت راست باز رضای دوست یابد
 یا بهوای خوشیستن دنیا می باید مرا عقی چه کار آید مرا بنمای روی خوب حرد تا
 جان بنیاساید مرا رباعی و نیاست بر خانه عقی بنوس اباد ما حاصل این
 برود یک نشانی این عزه بدنیاست و آن فتنه عقی ما فارغ ازین سم
 نه آنیم نه اینیم و دفع خلق عزت و القضا عست از ایشان گریزان بود
 اگر چه میان خلق بودی باید که دل بدیشان متعلق نشود و در رسم و عادت با

ایشان شریک نشود تا از شر ایشان برید و نفس شیطان التجا حق سماعت
سماعت کند که این هر دو دشمن قوی اند از شیطان لیل انسان عدو مبین اعدا
عدو نفسک الهی بین جنیک یکی دشمن ترین بیرونی و هر دو با همی و دفع این
هر دو دشمن نجابت و شوارست جز التجا به پیرو مدد او برین هر دو دشمن طفر
نیاید باید که در جمیع کارها پیرو احاطه تصور کند و خود را نجابت از غنک است
نخن اقرب الیه من حل الوری این معنی یعنی تصور کند و در بطامع الشیخ فرض
داند و معنی ربط مع الشیخ است که بچنان تصور کند که شیخ یک لمح ازوغا
نجیت چون ربط یکمال رسد شیخ را معاینه کند و در جمیع امور مدد او را بپذیرد
تا میرکت آن نجابت الهی استقامت یابد و محقرت بمطلوب رسید انشا اله
این سخن چند که در قلم آمده است نصیب عین دل خود ساز و بیشتر اوقات
پیش خود دارد و بایقان دل مطاکه کند و بتابند و مائل و تفکر در رساله نظر کند و
هر چه فهم شود شکرانه بجا آورد و آنچه مشکل ماند طلب کند و اگر از دل خروج
نیاید بضرورت التجا به کند مایل بهم بدل سوال کند اگر شفا یافت فهو المراد
الا بحضور دل خلوت پیش شیخ عرض کند با عقیده محتل کرد و ترو در ایل
شود بهر سبب که هست از شیخ غافل نشود و از مناجای طبقات اهل شجره خود

استمد او طلب کند تا بزرگت ایشان حق سبحانه تعالی روز محصور رساند و درین
راه عجایب و محلات نکند راه روان این طریق بر انواع اند بعضی بسالی رسند و
بعضی بدو سال و بعضی به سال بر اندازه استعداد و خود هر یک بهر یکی تقاضا
میکند **باب** هر چند اساس محکم تر مرتبه بلند تر و هر چند مطلقاً محبوب ویر تر است متباق غالب
و لذت بیشتر نفس و شیطان و دشمنان قوی اند چون طالب چند روز در مجاهده
و محاکمه بماند و فتح نشود و فی الحال گویند رنج و سخت برای چه می بینی و نماز
و روزه بکنده کن و فرایض بجا آر که چندین مشقت برای معنی مبین مثل
و مانند این راه زنی کنند باید که استوار باشی و قدم ثابت داری نظر و کلام
حق سبحانه تعالی کنی چه ان الله لا یضیع اجر المحسنین ان الله لا یضیع اجرا
من احسن عملاً و اندک غمی که کسی کند حق سبحانه تعالی ضایع نکند می باید که با خدا
تمام قدم درین راه بینی و بصدق دل خود را در می باری و من یتوکل علی الله فهو
حسبه خود را در بار نادر عشق و معرفت بدامن دل تو کسند و از شراب محبت
و سقیم برهم شراباً ظهوراً نصیب جان تو کرده و امانت ز جام عشق مستند بنور
و در تحت تصرف است اند هنوز از دنیا و آخرت آگاه اند و در مذبح عشق
بت پرستند هنوز کفنه نفس و شیطان و قروم در کوشش کند تا از راه حق دور
نماند حق سبحانه تعالی هو الموفق بالصواب هو الهادی الی الرشد و صلی الله علی خیر

نقله محمد والہ اصحاب تحت ہذاہ الرسالہ مسیحی مبنیہا عا شفاان تصنیف حضرت محترم

شیخ نصر الدین محمود چراغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

تصنیف در سالی ۱۲۸۵